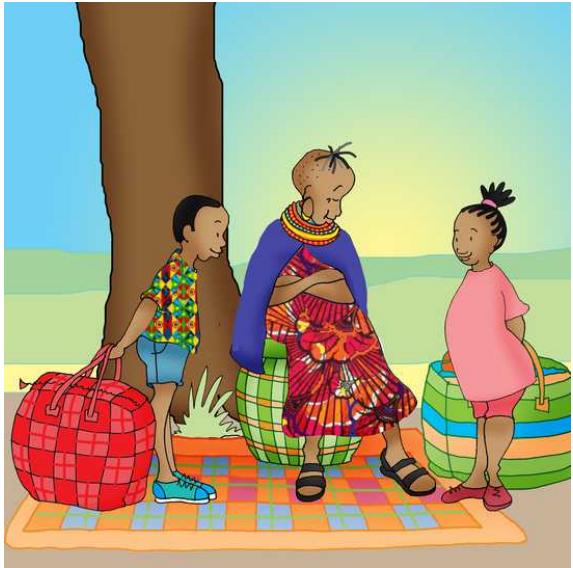
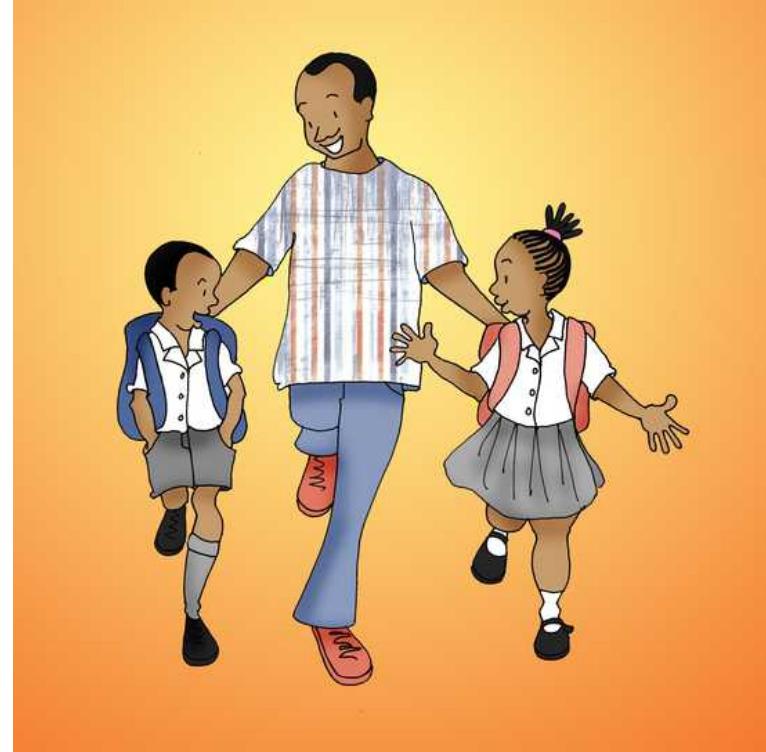


تعطیلات با مادر بزرگ



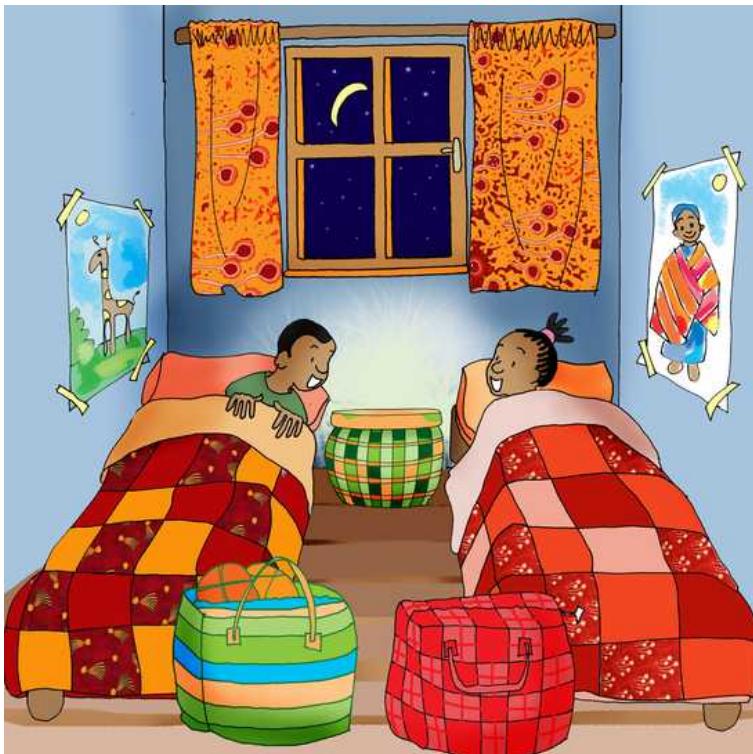
- ✎ Violet Otieno
- ✑ Catherine Groenewald
- ☞ Marzieh Mohammadian Haghghi
- 💬 persiska
- 🎹 nivå 4



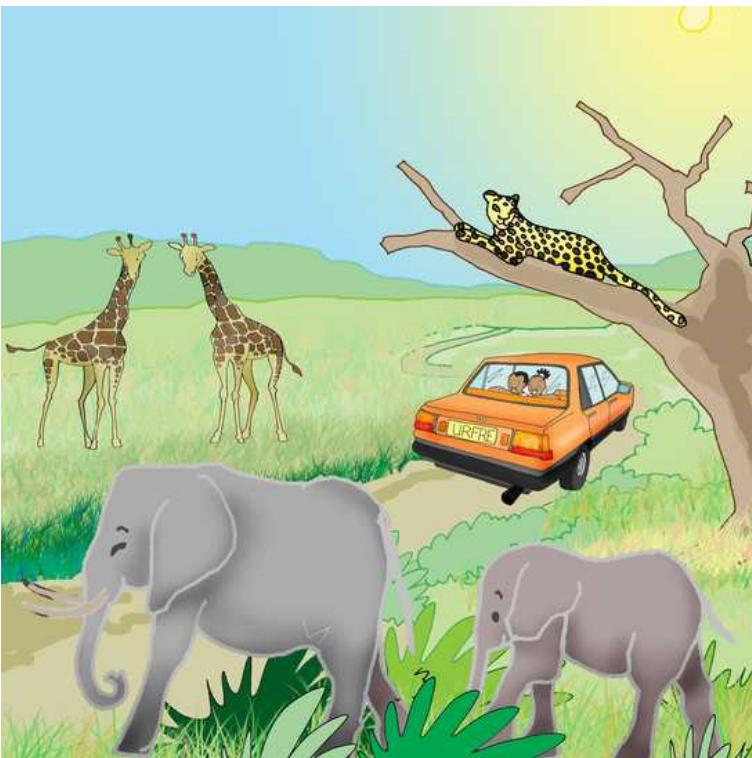


ادنگو و آپیو در شهر با پدرشان زندگی می‌کردند آنها برای تعطیلات لحظه شماری می‌کردند. نه فقط به خاطر تعطیل بودن مدرسه، بلکه به خاطر اینکه آنها به ملاقات مادربزرگشان می‌رفتند. او در یک روستای ماهیگیری نزدیک یک دریاچه زندگی می‌کرد.

ادنگو و آپیو به خاطر اینکه دوباره زمان ملاقات مادربزرگ رسیده بود هیجان زده بودند. از شب قبل کیف هایشان را بستند و آماده‌ی سفر طولانی به روستای مادربزرگ شدند. آنها نمی‌توانستند بخوابند و تمام شب درباره‌ی تعطیلات صحبت کردند.



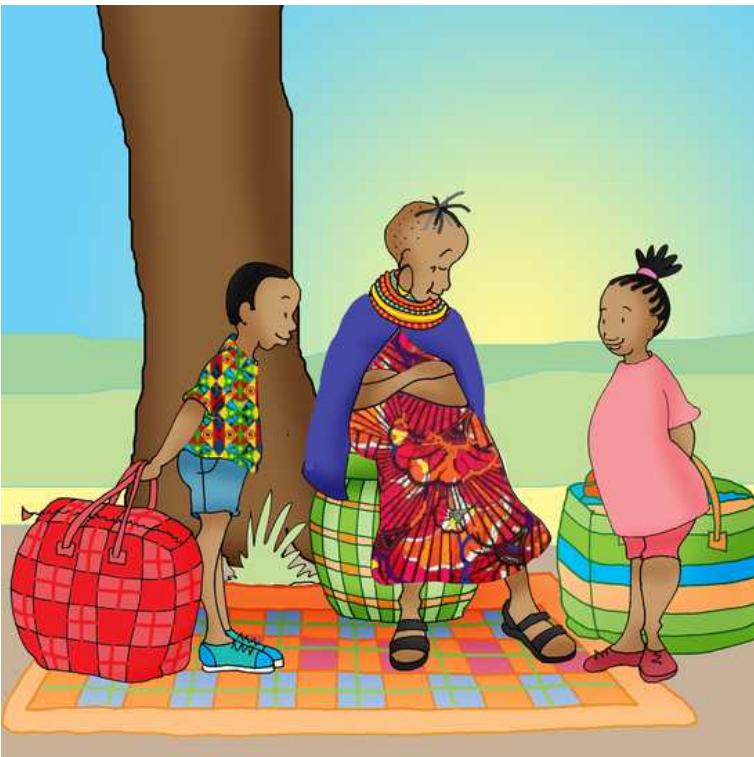
روز بعد، صبح زود آنها با ماشین پدرشان به سمت روستا حرکت کردند. آنها از کنار کوه‌ها، حیوانات وحشی و مزرعه‌های چای گذشتند. آنها در راه تعداد ماشین‌ها را می‌شمردند و آواز می‌خوانند.



بعد از مدتی، بچه ها از خستگی خوابشان برد.



پدر ادنگو و آپیو را وقتی که به روستا رسیدند صدا زد. آنها نیار-کانیادا، مادر بزرگشان را در حالیکه زیر درخت روی حصیر در حال استراحت بود، دیدند. نیار-کانیادا در زبان لو، به معنای - دختر مردم کانیادا- است. او یک زن قوی و زیبا بود.



نیار-کانیادا با خوشامد گویی آنها را به خانه دعوت کرد و با خوشحالی شروع به رقصیدن و آواز خواندن دور آنها کرد. نوه هایش هیجان زده بودند که هدیه هایی را که از شهر آورده بودند به او بدهند. ادنگو گفت اول کادوی مرا باز کن. آپیو گفت نه اول کادوی من.

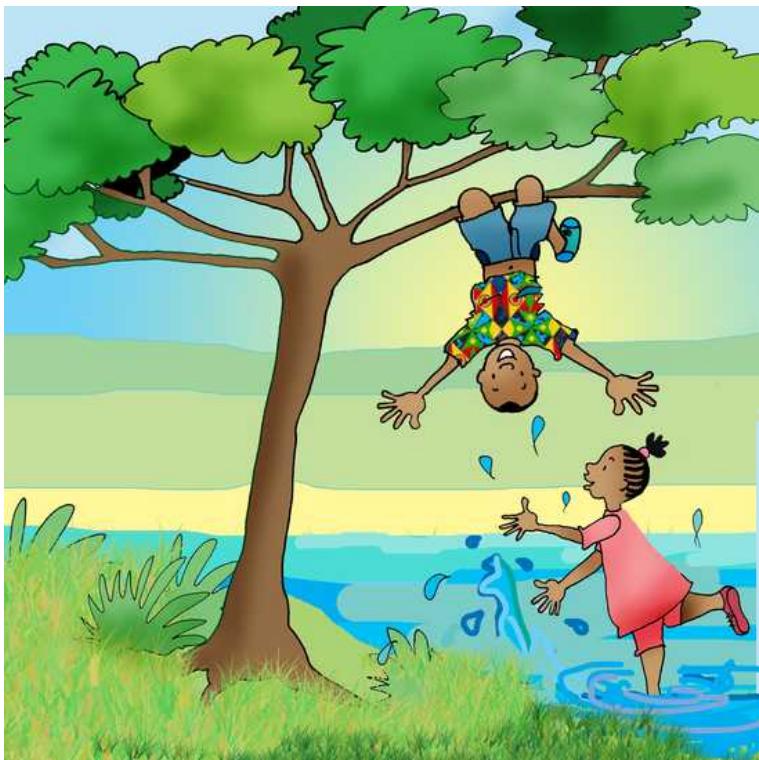


وقتی که نیار-کانیادا کادو را باز کرد به روش سنتی از آنها تشکر کرد.



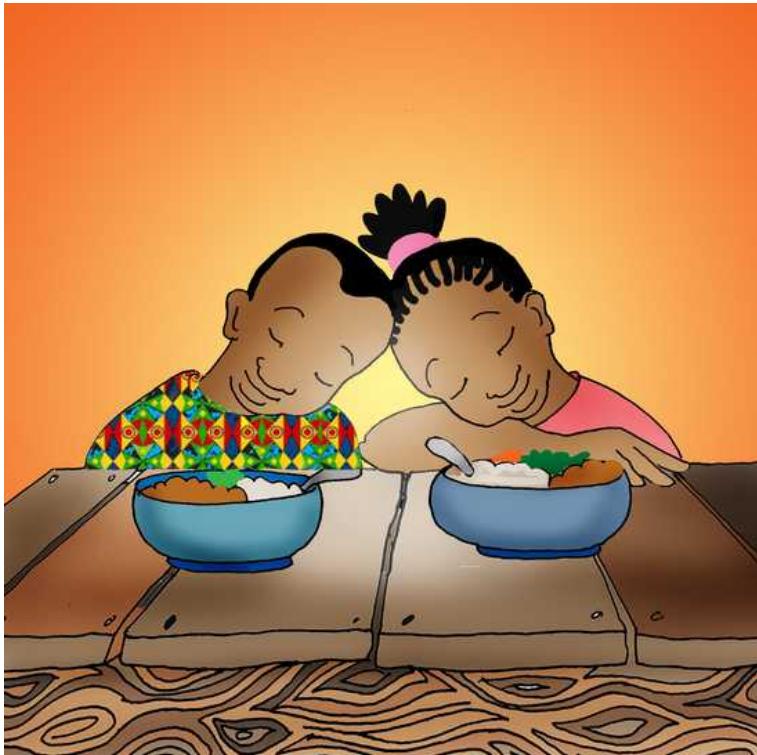
سپس ادنگو و آپیو به بیرون رفتند. آنها پروانه‌ها و پرنده‌گان را دنبال کردند.





آنها از درخت ها بالا رفتهند و در آب دریاچه آب بازی کردند.

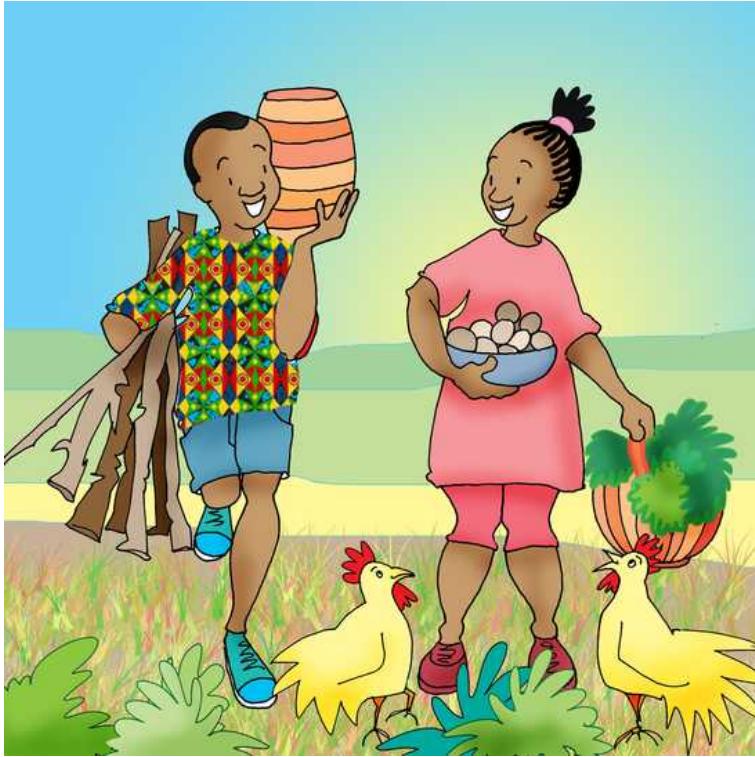
وقتی که هوا تاریک شد آنها برای خوردن شام به خانه برگشتند. قبل از اینکه بتوانند شامشان را تمام کنند، خوابشان بردا!



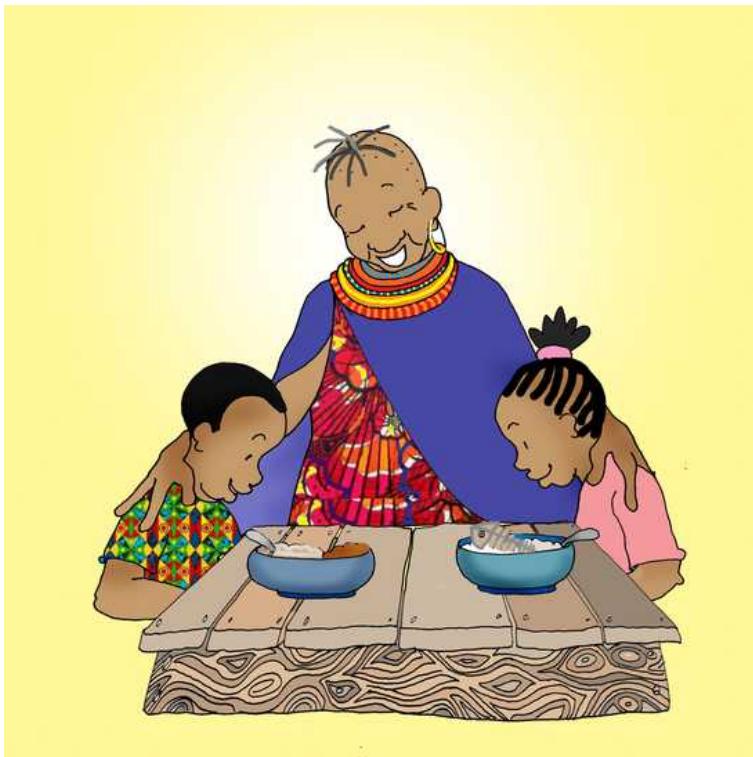
روز بعد، پدر بچه ها به شهر برگشت و آنها را با نیار-کانیادا تنها گذاشت.



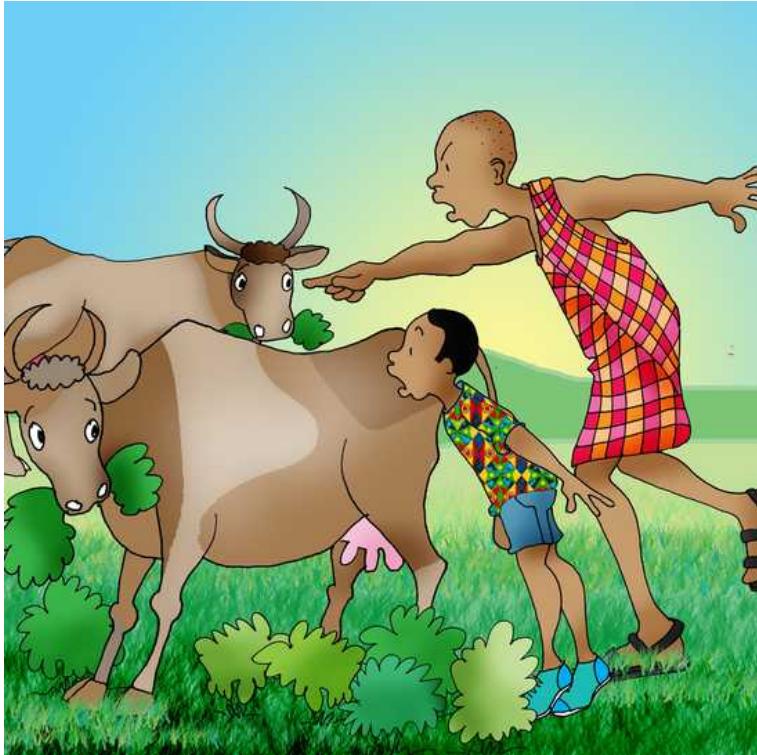
ادنگو و آپیو به مادر بزرگ در انجام کارهای خانه کمک کردند. آنها آب و هیزم آوردند. آنها تخم مرغ‌ها را از زیر پای مرغ‌ها جمع کردند و از باع سبزی چیدند.

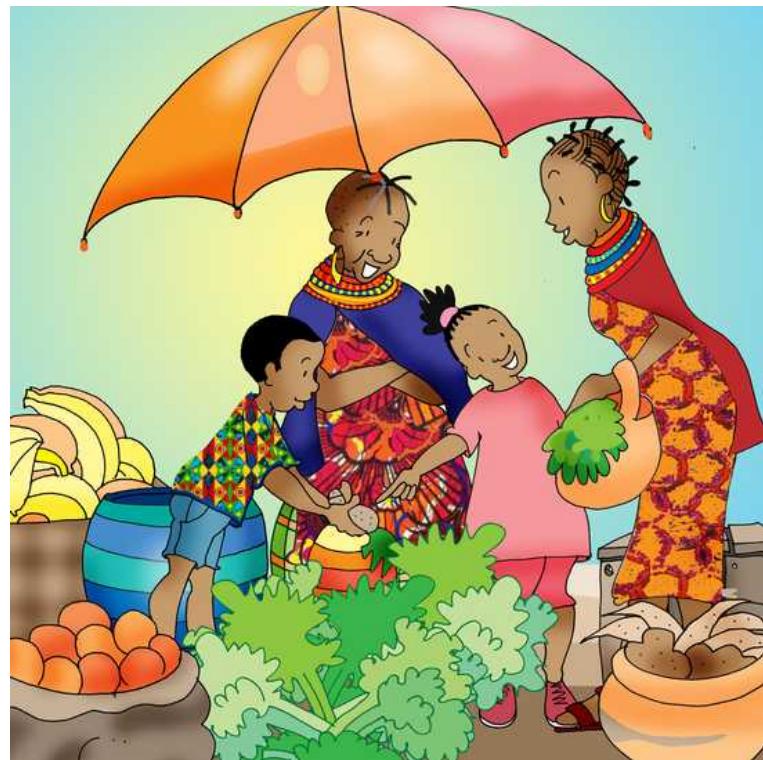


نیار-کانیادا به نوه هایش یاد داد که نان نرم درست کنند که با خورش بخورند. او به آنها نشان داد که چگونه برنج نارگیلی درست کنند که با ماهی کبابی بخورند.



یک روز ادنگو گاوهای مادربزرگش را برای چریدن بیرون برد. آنها به طرف مزرعه‌ی همسایه فرار کردند. کشاورز همسایه از ادنگو عصبانی شد و تهدید کرد که گاوها را برای خودش نگه می‌دارد چون گاوها محصولات کشاورزی او را خورده بودند. بعد از آن روز ادنگو حواسش را جمع کرد که گاوها دوباره دردرس درست نکنند.





یک روز دیگر بچه ها با مادر بزرگ به بازار رفتند. او در آنجا یک غرفه داشت و سبزیجات، شکر و صابون می فروخت. آپیو دوست داشت که به مردم قیمت اجناس را بگوید. ادنگو چیزهایی که مشتری ها خریده بودند را در کیسه می گذاشت.

در پایان روز آنها با هم چای می‌نوشیدند. آنها در شمارش پول به مادر بزرگ کمک می‌کردند.





اما تعطیلات خیلی زود تمام شد و بچه ها مجبور شدند که به شهر برگردند. نیار-کانیادا به ادنگو یک کلاه و به آپیو یک ژاکت داد. او برای سفرآنها غذا آماده کرد.

زمانی که پدرشان به دنبال آنها آمد آنها دوست نداشتند که آنجا را ترک کنند. آنها از نیار-کانیادا خواهش کردند که با آنها به شهر بیاید. او لبخند زد و گفت من برای زندگی در شهر زیادی پیر هستم. اما منتظر شما خواهم ماند تا دوباره به روستای من بیاید.



ادنگو و آپیو هر دو او را محکم در آغوش گرفتند و با او خدا حافظی کردند.



زمانی که ادنگو و آپیو به مدرسه برگشتند برای دوستانشان ارزندگی در روستا تعریف کردند. بعضی بچه ها احساس می کردند که زندگی در شهر خوب است اما بعضی دیگر فکر می کردند که روستا بهتر است. اما از همه مهم تر، همه موافق بودند که ادنگو و آپیو مادربزرگ خیلی خوبی دارند.





Sagor för barn på svenska

berattelser.se

تعطيلات با مادربرگ

Skriven av: Violet Otieno

Illustrerad av: Catherine Groenewald

Översatt av: Marzieh Mohammadian Haghghi

Denna saga kommer från African Storybook (africanstorybook.org) och vidarebefordras av Sagor för barn på svenska (<https://berattelser.se/>), som erbjuder sagor på många språk som talas i Sverige.

Detta verk är licensierat under en Creative Commons
[Erkännande 4.0 Internasjonal Lisens](#).